

در گرامیداشت مسعود احمدزاده و دیگر یارانش!



شاهنگ راد

سال ۵۰، سالی که چریکهای فدائی خلق قاطعانه و مصممانه بمیدان آمده بودند تا جامعه‌ی ایران را بمیدان بی امنی سرمایه‌داران وابسته تبدیل سازند. سالی که خانه‌ها، خیابان‌ها و زندان‌ها به صحنه‌ی مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی فرزندان دلیر خلق با جانیان بشریت و شکنجه‌گران و جلادان تبدیل گردیده بود. سال شکوفائی مبارزه و سال اعمال قدرت انقلابی توده‌ها علیه‌ی ضد انقلاب حاکم و مسلح؛ سالی که فضای خفقا آور جامعه با عمل انقلابی چریکهای فدائی خلق در هم شکسته شد و راه نوین مبارزه در پیش‌پای خلق قرار گرفت. سال غلبه بر ترس، ناامیدی و بی‌اعتمادی‌ها؛ سالی که جنبش‌های اعتراضی، راه‌رهایی را باز یافتند و خواب آرامش را از چشمان سرمایه‌داران وابسته ربودند. در حقیقت فضای خفقا آور جامعه با حمله‌ی چریکهای فدائی خلق به پاسگاه سپاهکل در هم شکسته شد و مبارزه‌ای نوین، رو در رو و بی‌وقفه‌ای فی‌مابین رژیم شاهنشاهی و نیروی مسلح و انقلابی در گرفت. شاه جلاد با خوش‌خیالی تمام بر این باور بود که می‌تواند شعله‌ی برافروخته‌شده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را با گسترش سرکوب و بگیر و بندها خاموش نماید؛ بر این تصور واهی بود که اعدام‌های بی‌وقفه و کشتار صدیق‌ترین فرزندان خلق می‌تواند مانع‌ی نضج و شدت‌یابی تعرضات انقلابی فرزندان خلق علیه‌ی ارگان‌های سرکوبگر نظام گردد؛ بر این باور بود که با اختصاص دادن بودجه‌های کلان نظامی قادر به تخطئه‌ی مبارزه‌ی عملی دگرگونه سازست. به همین دلیل به هر سوراخ و سنبه‌ای سرک می‌کشید و به شکار کمونیست‌ها و مبارزین می‌پرداخت تا بخیال خود مسیر پیشرونده‌ی انقلاب را باز دارد. به عبارتی راه انقلاب کشف و مدافعین جدی آن در عرصه‌ی عملی، ضد انقلاب را به مصاف جدی طلبیدند. پشاهنگان راستین خلق سکوت را شکستند و بر نقش تاریخی خویش پی بردند و عمیقاً بر این اعتقاد بودند که به سرانجام رسیدن انقلاب ایران، در دخالت‌گری مبارزات توده‌ای و در ورود به عرصه‌ی رو در رو و عملی با دم و دستگاه‌های نظام امپریالیستی نهفته می‌باشد.

در پرتو چنین حقایقی بود که سلاح به کف گرفتند و به جنگ با دشمنان طبقاتی توده‌های محروم برخاستند و بدون کمترین تزلزل و عافیت‌طلبی‌ها، رفتن را پیشه‌ی خود ساختند و خط بطلانی بر تمامی ایده‌های کرنش طلبانه کشیدند. آن رفقا در عمل نشان دادند که مدارا و عقب‌نشینی در عرصه‌های متفاوت مبارزه‌ی طبقاتی، عدول از آرمان‌های والای کارگران و زحمت‌کشان است. با عمل انقلابی چریکهای فدائی خلق بود که اندام نحیف شاه مزدور به لرزه در آمد و دریافت زمانی سلطه‌ی منحوس‌اش سست و سست‌تر خواهد شد که با نیروی عمل جدی در صحن جامعه

روبرو گردد. عملی که تعیین و تضمین کننده‌ی پیشرفت مبارزات توده‌ها در هر دوره‌ای از حاکمیت امپریالیستی می‌باشد.

حق مسلم است که سال ۵۰، سال بُرش و سال جدال نابرابر کمونیست‌ها و مبارزین در میادین متفاوت با جانان بشریت بود. سالی بود که مسعود احمدزاده و چند تن از یارانش (مجید احمدزاده، حمید توکلی، غلام‌رضا گلوی، اسدالله مفتاحی و عباس مفتاحی) در ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ توسط شاه جلاد به مرگ محکوم گردیدند تا مباداً بر "جزیره‌ی ثبات و آرامش" اش خدشه‌ای وارد گردد.

اگر چه شاه مزدور به یمن دم و دستگاه‌های سرکوبگرش توانست جان فرزندان دلیر خلق را بگیرد، اما هرگز نتوانست جبر و روند انقلاب را از حرکت باز دارد. نمی‌دانست که با اعدام رفیق مسعود و دیگر یارانش نمی‌توان از همه گیر شدن ایده‌های انقلابی‌اش در میان جوانان و روشنفکران، ممانعت بعمل آورد. در حقیقت جنبش نوین کمونیستی ایران با چنین افکار بالنده‌ای تولد یافت و توانست مُهر خود را بعنوان یگانه راه انقلاب در جامعه‌ی تحت سلطه‌ای هم‌چون ایران بکوبد. به عبارت حقیقی رفیق مسعود و دیگر یارانش، هر آن‌چه را که باور داشتند در عمل و بدون کمترین سستی و تزلزلی بکار می‌بستند. شرکت مستقیم در عملیات‌های متفاوت علیه‌ی ارگان‌های سرکوبگر نظام پهلوی نمودار باوری رفیق مسعود احمدزاده و دیگر یارانش نسبت به انقلاب و آرمان‌های توده‌ای بود. دخالت‌گری در مبارزه و جنگِ رو در رو و بی وقفه با دشمنان طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان از زمره باورهای اولیه‌ی چریک‌های دوران اختناق شاهنشاهی را تشکیل می‌داد. بی دلیل نیست که عباس، مسعود، بیژن، پویان، حمید و همه و همه از جمله کمونیست‌هایی بودند که نه تنها به ابدیت و فراموشی سپرده نشدند بلکه رفتار و کردارشان همواره در افکار محرومان زنده و زنده، باقی مانده است.

سی‌وهفت سال است که از خاموشی این رفقا می‌گذرد. سی‌وهفت سال است که رژیم شاهنشاهی قلب پر از کین این رفقا را نشانه گرفت و از حرکت باز داشت. سی‌وهفت سال است که جنبش‌های انقلابی، این رفقا و دیگر هم‌زمان‌شان را از دست داده است و بموازات آن سی‌سالی است که رژیم جمهوری اسلامی دارد در فقدان ادامه دهندگان راه آنان، برای خود زمان می‌خرد و بدون کمترین موانع‌ای جنبش‌های اعتراضی را به وحشیانه‌ترین شکل ممکنه سرکوب می‌نماید و بر حاکمیت ضد انقلابی خویش تداوم می‌بخشد.

سه دهه‌ای است که جنبش‌های اعتراضی ایران دارند از فقدان نیروی کمونیستی و جدی در درون رنج می‌برند و فاقد کمترین عکس‌العمل‌ها از جانب نیروی مدافعی خویش می‌باشند. نیروئی که بتواند در گره‌گاه‌های تاریخی نقش خویش را ایفاء و مبارزات‌شانرا رادیکالیزه نماید و هم مانعی دست‌اندازی ارگان‌های سرکوبگر نظام بر جان و مال توده‌ها گردد. دهه‌هاست که این دور تسلسل و بی سرانجامی مبارزه بر فضای جامعه‌ی مان ایران حاکم گردیده است و دارد روند یک‌سویه را طی می‌نماید. روندی که بر انبان خسران‌ها افزوده است و رژیم را هر چه بیشتر گستاخ و گستاخ‌تر نموده است. در حقیقت تجربه‌ی مبارزات خون‌بار توده‌ها در زیر سلطه‌ی امپریالیسم نشان داده است که تغییر چنین اوضاعی و پیشرفت و بالندگی مبارزات توده‌ای در پاسخگوئی به ضرورت‌های عملی جامعه‌ی مان نهفته می‌باشد. ضرورتی که امروزه جامعه‌ی خفقان‌آور ایران دارد از فقدان آن رنج می‌برد و طبعاً بدون گذر از مسیر و

راه انتخابی رفقا مسعود احمدزاده و دیگر یازانش سخن گفتن از پیشرفت و جایگزینی نظامی عاری از ظلم و ستم بیهوده خواهد بود.

یاد همه‌ی آنان و یاد همه‌ی پویندگان راه انقلاب رهائیبخش گرامی باد. باشد تا بار دیگر انقلاب ایران مسیر صحیح خود را باز یابد و جنبش‌های اعتراضی را از روند نا سرانجامی‌اش بدر آورد و بموازات آن ماهیت لمیدگان انقلاب، حرافان و میراث‌خواران را هر چه بیشتر بر ملا سازد.

۱۱ اسفند ۱۳۸۷

۱ مارس ۲۰۰۹